

– کسی که تجلی عصر روشنگری است و عقل جدید را پذیرفته است.

– بله، حتماً نیستند. ولی حتی من فکر می‌کنم که به‌عنوان سنت‌گرا ایشان را می‌شود به‌عنوان روشنفکر سنت‌گرا قرار داد.

– اما این با مفهوم روشنفکری تضاد دارد مگر این‌که تعریف جدید بدهیم.

– شما می‌توانید مخالف مدرنیته باشید ولی روشنفکر هم باشید.

– اجازه بدهید یک نکته دیگر را هم این‌جا بگویم. شما در کتاب زیر آسمان‌های جهان در مورد شایگان که یک بیوندی بین عمل و فکرش برقرار کرده بودید، یعنی از دل خانواده شایگان به اندیشه‌اش راه بردید. من اجازه می‌خواهم همین متد را در این‌جا اجرا کنم. به‌نظرم می‌رسد که آدم نمی‌تواند در عمل مدرن باشد ولی فکر مدرن را قبول نداشته باشد یعنی دکتر نصر در عمل مدرن است. شاید فکر کنید من دارم سطحی حرف می‌زنم، ولی او کراوات می‌زند، در امریکا زندگی می‌کند، از تکنولوژی مدرن استفاده می‌کند و در عین حال بر ضد آن حرف می‌زند. این تناقض چطور قابل توجیه است؟

– به‌نظر من در واقع ایشان بیشتر تر جنبه ابزاری مدرنیته را نقد می‌کنند. من فکر می‌کنم که دکتر نصر متدلوژی‌اش، متدلوژی مدرن است. متدلوژی کاری‌اش. یعنی روش‌شناسی برای تحقیق‌اش مدرن است. چیزی است که در هاروارد و MIT یاد گرفته.

– این همان اشتباهی نیست که بعضی از ما هم می‌کنند؟ فکر می‌کنند می‌شود تکنولوژی را پذیرفت ولی فرهنگ مدرن را نه؟

– این حرفی است که من همیشه خودم می‌زنم که ما ایرانیان عقل ابزاری را پذیرفته‌ایم. ولی به عقل انتقادی بی‌توجه بوده‌ایم. مدرنیته در واقع از این دو مفهوم تشکیل شده است. جامعه‌ای که فقط بخواهد با مد زندگی کند و از مدرن بودن فقط ویدئو و تلویزیون و ماهواره و ماشین را بفهمد، جامعه مصرفی بیماری است، چون قدرت فکر کردن درباره کارهای خود را ندارد. مدرنیته به هر

حال با خودش ذهنیت انتقادی هم می‌آورد. البته تحکیم آن ممکن است طول بکشد. عقل انتقادی مهم‌ترین عنصری است که به جنبش‌های اجتماعی و آزادی‌خواهی مدرن منتهی شده است. اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر و این نوع دستاوردها ثمره مدرنیته است.

من فکر می‌کنم که دکتر نصر به هر حال یک بخش از این عقل انتقادی را قبول دارد بدون این‌که منظومه فکری مدرن را قبول داشته باشد، به خاطر تحصیلاتش و به خاطر زندگی‌اش در غرب یک بخشی از منظومه مدرن را قبول دارد مثلاً ایشان وقتی که در مورد حقوق بشر صحبت می‌کنند، در واقع یک بخش زیادی از حقوق بشر را قبول دارد. یعنی فکر حقوق بشر را قبول دارد. حالا بیش‌تر انتقادش به مدرنیته برمی‌گردد به وضعیتی که انسان در جهان مدرن پیدا کرده. من فکر می‌کنم که ایشان منتقد اصلی عقل ابزاری هستند، نه الزاماً عقل انتقادی.

– نتیجه همان عقل انتقادی چیزی به نام عقل ابزاری شده است. یعنی عقل انتقادی جز به تکنولوژی ختم نمی‌شود.

– عقل ابزاری اتفاقاً از این عقل انتقادی بیرون نیامده است. عقل ابزاری و عقل انتقادی می‌شود گفت که هر دو فرزندان مدرنیته هستند، ولی همواره با یکدیگر در مبارزه بوده‌اند هر کجا که تکنولوژی بوده نقد تکنولوژی هم بوده است. هر کجا سرمایه‌داری پیشرفته بوده، نقد آن هم بوده است. هر کجا استبداد و خشونت بوده، نقد استبداد و خشونت هم بوده است.

– یعنی دو برادرند؟ نسبت پدر بزرگ (مدرنیته)، پدر (عقل انتقادی) و نوه (عقل ابزاری) ندارند؟

– بله، دو برادر، دو برادری هستند که همراه با هم در سیر تحول غرب به وجود آمده‌اند.

– پس اگر نسبت برادری را بپذیریم می‌شود بین آن‌ها جدایی انداخت و دکتر نصر دچار تناقض نیست.

— بله، می‌شود جدایی انداخت. چنانچه شما خیلی‌ها را دارید که در همین ایران امروز، در واقع مدرنیته را فقط در امر مد می‌بینند. مد سرمایه‌داری و مد تکنولوژیک. ولی مدرنیته‌ای که عقل انتقادی باشد را اصلاً نمی‌شناسند که قبول کنند. قبل از این که قبول کنند، اصلاً نمی‌شناسند. یعنی درباره‌اش چیزی نمی‌دانند. من فکر می‌کنم که این‌ها می‌تواند هر دو همراه با هم باشد. در خود غرب هم این گسست بوده. درست است که همراه با هم به عنوان دو برادر پیش رفتند ولی در یک جاهایی رودرروی هم دیگر هم قرار گرفتند. شما جنبش‌های آزادی‌خواهانه دارید که همین الان هم جنبش‌هایی هستند که مخالف دنیای تکنولوژی هستند و یا مخالف سرمایه‌داری پیشرفته. این جنبشی که علیه جهانی شدن هم امروز در دنیا است، این جنبش نتیجه فرایند عقل انتقادی است. شما قبول کنید که در غرب هم سنت‌گرایان مسیحی و یهودی هستند که با این روند اقتصادی جهانی شدن و با سرمایه‌داری بی‌بندوبار شدیداً مخالفت می‌کنند.

### — چه چیزی جایگزین آن می‌کنند؟

— این‌ها در واقع جواب صریحی برای این ندارند که ما اگر این را برداریم چه چیزی را جایگزینش کنیم. بیش‌تر وارد بحث‌های فلسفی می‌شوند که دکتر نصر هم این‌جا این کار را می‌کند. یعنی می‌گوید که ما باید با فلسفه مدرن وارد بحث شویم و ببینیم که چه چیزهایی، چه آلترناتیو‌هایی، چه بدیل‌هایی از نظر فکری و فلسفی در خود غرب بوده، که ایشان مثلاً این بدیل‌ها را در فلسفه ماقبل مدرن می‌یابند.

### — در خود غرب یا در خود مدرنیته؟

— نه، در خود غرب. یعنی مثلاً در فلسفه قرون وسطای غرب. مثلاً فلسفه ارسطویی که به هر حال جزو فلسفه غرب قرار می‌گیرد. دکتر نصر خیلی در کارهای‌شان به فلسفه قرون وسطی اشاره می‌کنند. فلسفه قرون وسطی را در

مقابل فلسفه دکارتی قرار می‌دهند و فکر می‌کنند که در زمینه علمی و فلسفی متفکرین قرون وسطایی راه‌حل‌های بهتری پیشنهاد کردند برای این‌که پیشنهادات بهتری برای وضعیت انسان در جهان می‌کنند.

— شما دکتر نصر را برای گفت‌وگو انتخاب کردید و در این گفت‌وگو گفتید با نظر او مخالف هستید. این هم سخنی یک آدم مدرن و یک آدم سنت‌گرا، به چه نتیجه‌ای منتهی شده است؟

— به نظر من تساهل. چیزی که ما خیلی در ایران امروز احتیاج داریم، در درجه اول تساهل، در درجه دوم این‌که دو نفر از دو نسل مختلف و دو دیدگاه مختلف بتوانند با همدیگر بنشینند و درباره‌ی مباحثی با همدیگر بحث کنند که مباحثی است که دامنگیر هر دوی آنهاست به نظر من می‌رسد که خیلی از جوان‌های امروز ایران، شاید این موضوع را مورد سؤال قرار بدهند و از خودشان در مورد خودشان شک کنند که اصلاً می‌توانند با نسل قبلی‌شان گفت‌وگو کنند یا نه؟ من می‌خواهم یک جوهری نشان بدهم که بله می‌شود این کار را کرد. حتی اگر شما مخالف حرف‌های نسل پیش باشید یا آنها مخالف شما باشند.

— در نسل گذشته بیش‌تر تقلید بوده تا گفت‌وگو؟

— بیش‌تر بدفهمی وجود دارد تا تقلید. بدفهمی از فلسفه غرب و اندیشه غربی وجود دارد. این بدفهمی‌ها را شما می‌توانید با همین مباحث گفت‌وگویی برطرف کنید.

— مایلید در مورد نسل سوم و تناقض‌هایی که در نسل سوم روشنفکران وجود دارد یک مقدار بیش‌تر توضیح دهید؟ چون از یک طرف شریعتی را داریم و از یک طرف دکتر نصر.

— این تناقض‌ها در همه این نسل‌ها است.

— چطور یک چنین نسلی توانست در مورد غرب‌ستیزی با همه تناقضات به وحدت برسد.

– من در این تقسیم‌بندی که کردم می‌توانم بگویم شخصیت‌های، پارادیگماتیک‌شان را در هر نسلی انتخاب کردم که در نسل سوم طبیعتاً شما افرادی را هم دارید که از آل‌احمد خیلی دورند مثل حمید عنایت یا شادمان. ولی حمید عنایت به نظر من وقتی که مقایسه‌اش می‌کنید با شریعتی و یا آل‌احمد، یک شخصیت پارادیگماتیک نیست.

– عنایت را در نسل سوم می‌گذارید؟ چون ویژگی‌های نسل چهارم شما را دارد.

– بعضی از ویژگی‌های نسل چهارم را دارد ولی نمی‌تواند در نسل چهارم قرار بگیرد برای این‌که نسل چهارم، نسل بعد از انقلاب است. یعنی درست است که ممکن است یک عده‌ای باشند که ویژگی‌های شان با نسل چهارم نزدیک باشد، ولی نسل چهارم نسلی است که چون بعد از انقلاب آمده، این وجوب و ضرورت گفت‌وگو و پلورالیزم را حس کرده و نگاهش به طرف دموکراسی است.

– شما خطی تقسیم‌بندی می‌کنید: تاریخی و زمانی؟

– نه، تاریخی و زمانی الزاماً نیست ولی تاریخ در آن نقش دارد.

– یعنی ما الان روشنفکران نسل سومی هنوز در ایران خودمان داریم.

– در خارج از ایران هم داریم. براهنی. براهنی شخصیتی است که موقعی که غرب‌زدگی در می‌آید با کتاب مانیفست حزب کمونیست مارکس مقایسه‌اش می‌کند. این آدمی است که کاملاً تحت تأثیر آل‌احمد است و به نظر من اصلاً روحیه و طرز تفکر و ذهنیت‌اش به نسل سوم می‌خورد تا نسل چهارم. در خود ایران هم داریم آدم‌هایی که به نسل سوم می‌آیند. استثناهای نسل سوم را ما هنوز در ایران داریم. مثل مصطفی رحیمی، شاهرخ مسکوب و داریوش آشوری که این‌ها افرادی هستند که با شریعتی و آل‌احمد خیلی فرق دارند ولی به هر حال جزو نسل سوم قرار می‌گیرند.

## گفت‌وگوی سقراطی<sup>۱</sup>

امیر نصیری - آقای جهانگلو! مهم‌ترین و کلیدی‌ترین سؤالی که معمولاً در مصاحبه‌های تان می‌پرسید، چه سؤالی است؟

جهانگلو - اول اجازه بدهید این توضیح را بدهم که من اسم مصاحبه را نمی‌پذیرم و از گفت‌وگو به جای آن استفاده می‌کنم.

- چرا از واژه گفت‌وگو به جای مصاحبه استفاده می‌کنید؟

- برای این‌که اصلاً حالت ژورنالیستی ندارند و روش من هم، روش ژورنالیستی نیست. پشت تمام این گفت‌وگوها فکری نهفته است که این فکر و نتیجه آن از وادی ژورنالیسم جداست. این گفت‌وگوها برای این امر انجام شده است که یک نتیجه فلسفی بدهند و اساس من بر مبنای گفت‌وگوهای سقراطی است و نشان دادن این امر که فلسفه همیشه با گفت‌وگو و دیالوگ همراه بوده است و طریقه دیالوگ و گفت‌وگو بهترین روش فلسفی برای بیان یک امر یا روشن کردن یک مفهوم است. به خاطر همین مسائل است که به گفت‌وگو روی آورده‌ام و برای آن ارزش بسیاری قائل هستم؛ خصوصاً این‌که در حال حاضر در

دوره‌ای هستیم که بیش‌تر می‌خواهم یک فکر گفت‌وگویی در میان روشنفکران ایرانی به وجود آورم یا به وجود بیاید.

اما در جواب سؤال شما که از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین سؤال پرسیده‌اید، طبیعتاً مهم‌ترین مسائلی که در این گفت‌وگوها مطرح می‌شود، مفاهیم دنیای امروز است. البته این مفاهیم از دیدگاه‌های علوم انسانی، اجتماعی، سیاسی و فلسفه مورد بررسی قرار می‌گیرد. این مفاهیم سنت، مدرنیته، پلورالیزم و جامعه مدنی است و به‌طور کلی تمام مسائلی که دنیای امروز با آن درگیر است.

– مصاحبه یا گفت‌وگو با اندیشمندان جهانی همواره با دشواری‌هایی روبه‌رو بوده

است. مشکلات شما در این زمینه چه بوده است؟

– من مشکلات زیادی نداشتم. به‌نظر من وقتی شما می‌خواهید با یک اندیشمند غربی وارد گفت‌وگو شوید. باید اول خودتان در سطح او قرار بگیرید. منظورم این است که شما با تمام آراء و افکار او آشنا باشید و افکار او ملکه شما شده باشد و در باب موضوع مسلط باشید، نه این‌که من از نظر علمی در سطح او باشم. اگر شما از اندیشه‌های طرف مقابل مطلع نباشید یک نوع عدم برابری به وجود می‌آید و در این صورت نمی‌توان اسم آن را گفت‌وگو گذاشت. در بعضی مواقع ممکن است ما توهم شناخت را داشته باشیم. بدون این‌که شناختی داشته باشیم. طبیعی است که با توهم شناخت نمی‌توانیم با یک اندیشمند به گفت‌وگو پردازیم. ما با توهمی که از غرب داریم، نمی‌توانیم به طرف غرب برویم. به‌نظر من بهترین نحوه گفت‌وگو با غرب یا دو فرهنگ (که من اسم آن را مواجهه و برخورد نمی‌گذارم) این است که همدیگر را خوب بشناسند. یعنی اگر من بخواهم با یک روشنفکر هندی گفت‌وگو کنم باید فرهنگ او را بشناسم، چنان‌که او هم متقابلاً باید فرهنگ من را بشناسد.

– منظور من از مشکلات این است که هماهنگی با اندیشمندان جهانی برای مصاحبه

چگونه است؟

– هماهنگی همیشه به این صورت انجام شده است که مرا عده زیادی در ایران و غرب می‌شناسند. آن‌ها از طریق نوشته‌ها یا جاهایی که در آن‌ها کار می‌کردم، من را می‌شناختند. مثلاً با جرج استاینر در سوئیس آشنا شدم که این آشنایی سبب انجام مصاحبه‌ای با او شد. بسیاری از این افراد دوستان صمیمی من هستند. مثلاً من در سال ۱۹۹۴ پل ریکور را به ایران دعوت کردم. همین ارتباطات یک دوستی بین ما به وجود می‌آورد که من هنگام گفت‌وگو، مشکل زیادی نداشتم. یک نکته دیگر را هم اضافه کنم: در حال حاضر ایران برای روشنفکران غربی دنیای جذابی است و کاش ما از این جذابیتی که برای آن‌ها داریم، بهره‌برداری کنیم.

#### – این جذابیت ناشی از چیست؟

– این جذابیت ناشی از این است که ایران نسبتاً از توسعه جهانی شدن عقب مانده است و کشوری نیست که توریست‌ها در آن رفت و آمد زیادی داشته باشند تا از این طریق تبادل فرهنگی برقرار کنند. مثلاً تبادل فرهنگی‌ای که به واسطه توریست‌ها در هند صورت می‌گیرد، اصلاً با ایران قابل مقایسه نیست. ضمناً شما دائماً در رسانه‌های خبری جهان از ایران می‌شنوید ولی امکان دیدار از ایران را ندارید. آدمی مثل میشل فوکو به ایران آمد و بسیاری از حوادث را از نزدیک دید. در گفت‌وگویی که اخیراً با نوام چامسکی انجام دادم، خیلی اظهار تمایل می‌کرد که به ایران بیاید. این فرصت خوبی برای تبادل فرهنگی است که ما به آن بسیار نیازمندیم.

– فضای گفت‌وگو با یک اندیشمند جهانی چگونه است؟ تا چه حد مصاحبه‌کننده می‌تواند از شگردها و دانسته‌های خود در کنترل مصاحبه استفاده کند؟

– نحوه برخورد همیشه یکسان نیست ولی اکثرشان افرادی هستند که اگر ببینند شما به موضوع مسلط هستید و آثارشان را خوانده‌اید، با شما به بهترین وجه حاضر به گفت‌وگو می‌شوند. من در این گفت‌وگوهایی که داشتم هیچ‌گونه گرفتاری نداشتم. چون هیچ‌وقت حالت عدم تعادل بین ما به وجود نیامده است و

آن‌ها هم این احساس را نداشته‌اند. من از قبل خودم را آماده کرده بودم و تمام آثار آن‌ها را خوانده بودم، ضمن این‌که به این مباحث علاقه داشتم. ما بدین طریق می‌توانستیم یک گفت‌وگوی سقراطی را به‌خوبی پیش ببریم. البته من در گفت‌وگوهای دیگران بارها این عدم تعادل را دیده‌ام. به‌عنوان مثال مصاحبه تلویزیونی ایران با پل ریکور که هیچ‌وقت پخش نشد؛ و من به‌عنوان تماشاگر شاهد سؤال‌های بی‌ربطی بودم که از ریکور می‌پرسیدند و همین امر نشان می‌داد که گفت‌وگوکننده‌ها با آرای ریکور آشنایی ندارند.

– تا چه حد در گفت‌وگو به شما اجازه انتقاد می‌دهند؟

– همه آن‌ها اجازه انتقاد داده‌اند. ببینید، هدف این گفت‌وگوها شناساندن متفکران جهانی به ایرانیان است. البته اکثراً به زبان‌های دیگری هم چاپ شده است.

– استقبال از این گفت‌وگوها در غرب چگونه بوده است؟

– استقبال خوب بوده است. کتاب گفت‌وگو با آیزایا برلین تحت عنوان در جست‌وجوی آزادی به ۱۲ زبان زنده دنیا ترجمه شده است. کتاب گفت‌وگو با جورج استاینر تحت عنوان وجدان زندگی به ۴ زبان. کتاب گفت‌وگو با شایگان در فرانسه مورد استقبال قرار گرفت. البته طبیعی است که آیزایا برلین نسبت به شایگان از استقبال بیش‌تری برخوردار باشد.

– استقبال از مصاحبه با شایگان در فرانسه چگونه بود؟

– همان‌طور که گفتم طبیعتاً استقبال کم‌تر بوده است. وقتی من و شایگان تصمیم گرفتیم که این کتاب را آماده کنیم، هدف‌مان این بود که به‌عنوان دو نسل مختلف از روشنفکر شرقی، به‌زبانی غیر از زبان مادری‌مان در مورد مسائل امروز جهان با هم گفت‌وگو کنیم و آن را در اختیار جامعه فرانسه قرار دهیم. در مرحله اول تأثیرش خیلی زیاد بود. چندین مقاله در روزنامه‌ها در باب آن نوشتند. قصد ما این بود که به روشنفکران غربی نشان دهیم که شرقی‌ها هم حرفی برای زدن دارند.

– معمولاً اندیشمندان جهانی با یک مصاحبه کننده چگونه برخورد می کنند؟ آیا سؤال ها را از قبل می بینند یا این که به مصاحبه کننده اجازه سؤال ثانویه و فی البداهه از متن بحث را می دهند؟

– بستگی به گفت و گو کننده دارد. اگر او را نشانند، اصلاً قبول نمی کنند. در باب ۱۱۰ گفت و گویی که تاکنون در زمینه های مختلف انجام داده ام، اشخاص هیچ وقت سؤال ها را از قبل نخواستند و همیشه به من اعتماد کردند. دلیل آن این بوده که وقتی برای گفت و گویی اعلام آمادگی کردم همیشه توضیح داده ام که گفت و گو به چه شکلی است و ساختار آن را توضیح داده ام. البته اگر آن ها بدانند که شما به موضوع تسلط دارید، به شما اعتماد بیش تری می کنند.

– تا آن جا که من می دانم، شما در نشریات معتبری چون اسپری و نوول ایزرواتور مصاحبه کننده بودید. جایگاه مصاحبه کننده در نشریات معتبر غربی کجاست؟

– شما سؤال خوبی مطرح کردید. برای این که ممکن است بسیاری از خوانندگان و روشنفکران ایرانی اطلاع نداشته باشند که برخی از گفت و گو کنندگان فرهنگ غرب خودشان از فیلسوفان بزرگ بودند. به عنوان مثال پل ریکور که الان یکی از پنج فیلسوف جهان است، یک کتاب گفت و گو با یکی از استادان خود به نام گابریل مارسل دارد که این کتاب جزء آثار مهم ریکور است. در فرهنگ فرانسه و انگلیس گفت و گو به صورت جدی انجام می شود و گفت و گو کنندگان نیز در سطح بالایی هستند. مثلاً برایان مگی که در ایران شناخته شده است، خودش یک فیلسوف تمام عیار و استاد فلسفه در دانشگاهی چون آکسفورد است. بیش تر اندیشمندان غربی در این سطح بالا گفت و گو می کنند.

– یعنی به نوعی اندیشمندان غربی با مطبوعات گفت و گو نمی کنند؟

– البته گاهی با نشریاتی که مشی خبری دارند، در مورد آثار تازه شان گفت و گو می کنند. نشریاتی مثل نشریه شما و هدف شان معرفی کتاب در یک گفت و گوی کوتاه است، برای این که خواننده اطلاعاتی از موقعیت فعلی شخص کسب کند.

– با توجه به الگوهای موفق‌تری که در زمینه مصاحبه در غرب وجود دارد، سطح گفت‌وگوهای خودتان را در مقایسه با گفت‌وگوکننده‌های غربی در چه سطحی می‌بینید؟

– سؤال سختی است. من همیشه سعی می‌کنم که نقادانه به کارهای خودم نگاه کنم تا نتایج بهتری کسب کنم. بازتاب گفت‌وگوهای من در غرب بسیار خوب بوده است. هنگامی که به دانشگاه تورنتو برای تدریس علوم سیاسی دعوت شدم، اکثر استادان آنجا کتاب مصاحبه با آیزایا برلین را خوانده بودند. همچنین گفت‌وگوی اخیر من با چامسکی را چون روی اینترنت گذاشته بودند، چهار ترجمه گوناگون شده است که من اصلاً خبر نداشتم. به هر صورت نتیجه مثبت بوده است. البته این کارهای من در درجه اول به خاطر خودم نیست. درست است که خودم لذت بسیاری می‌برم و مطالب بسیاری می‌آموزم. بیش‌تر به خاطر هم‌وطنانم این کار را انجام می‌دهم و در درجه بعد برای جهانیان تا بحث‌ها برای‌شان روشن‌تر بشود.

– چرا در مصاحبه‌هایی که در کتاب‌هایی چون نقد عقل مدرن و ایران و مدرنیته آمده است، در ابتدای مصاحبه از اشاره استفاده نمی‌کنید تا خواننده با بحث و فضای آن بیش‌تر آشنا شود؟

– فرق کتابی چون نقد عقل مدرن با کتابی چون در جست‌وجوی آزادی یا زیر آسمان‌های جهان در این است که در نقد عقل مدرن به دنبال یک بحث و شکافتن یک مفهوم از طریق گفت‌وگو با جمعی از روشنفکران جهانی بودم. چهل گفت‌وگو از ۶۰ گفت‌وگویی که در این زمینه انجام داده‌ام منتشر شده است. اگر می‌خواستم برای تک‌تک آن‌ها مقدمه بنویسم، عملاً حجم زیادی را دربرمی‌گرفت. با توجه به این‌که این افراد در سطح جهانی مطرح و شناخته شده هستند و من آن‌ها را به طرف بحث سنت و مدرنیته هدایت کرده‌ام.

– شیوه کار شما به برابری بسیار نزدیک است و از همان شیوه استفاده می‌کنید. چرا از روتین‌تر یا موضوع بحث استفاده می‌کنید و برای هر مصاحبه از یک تیتراژ مناسب استفاده نمی‌کنید؟

— منظور شما از تیر چیست؟

— منظور من به معنای لب لباب بحث است.

— من از این تقسیم‌بندی برای روشن‌تر شدن بحث برای خواننده استفاده می‌کنم و فکر می‌کنم استفاده از عناوینی چون فلسفه علم، فمینیسم، رمان نو و غیره برای روشن‌تر شدن بحث به خواننده کمک بیشتر تری می‌کند.

— چه کارهایی در دست انتشار دارید؟

— تازه‌ترین کتاب من تفاوت و تساهل نام دارد که به مسائل فلسفی و سیاسی دنیای امروز می‌پردازد. گفت‌وگویی با دکتر سیدحسین نصر تحت عنوان در جست‌وجوی تقدس انجام داده‌ام که کتاب مفصلی در مورد زندگی و آثار ایشان و مسئله اسلام در دنیای امروز است که به زودی متن انگلیسی آن منتشر می‌شود. کتاب دیگرم گفت‌وگویی با یک متفکر هندی به نام آشیش نانندی است که به بحث از رویارویی تمدن‌ها و فرهنگ‌هایی مثل ایران و هند با دنیای مدرن می‌پردازد. کتاب دیگری که به زودی نشر مرکز منتشر می‌کند، مباحثه من با دکتر جمشید بهنام تحت عنوان تمدن و تجدد است.

— طرح‌های آینده‌تان چیست؟

— به من یک بورس تحقیقاتی داده‌اند که به مدت یک سال به واشنگتن بروم و در مورد روشنفکران ایرانی و دموکراسی تحقیق کنم. از گفت‌وگوهای آینده‌ام کاری است که می‌خواهم با آقای مجتهد شبستری انجام دهم. همه جا نوشته‌اند که انجام شده، ولی هنوز انجام نشده است. آنچه مسلم است این است که من برای این گفت‌وگوها برنامه‌ریزی کرده‌ام و به خاطر اهمیت موضوع تصمیم به ادامه آن‌ها دارم.

## مدنیت و شهروندی<sup>۱</sup>

– با توجه به ارتباط وسیع و گسترده‌ای که جنابعالی با مجامع جهانی دارید لطفاً تعریفی جامع از شهروند و حقوق شهروندی از منظر خود یا دیدگاهی که در دنیای معاصر مطرح است ارائه دهید؟

جهانبگلو – من فکر می‌کنم اگر بخواهیم معنای دقیقی از شهروند ارائه دهیم، ابتدا باید شهر و رابطه شهر و شهروند را تعریف کنیم. البته دیدگاه من به این امور از منظر فلسفی و علوم سیاسی است و ممکن است شهرسازان با تعریف من چندان موافق نباشند.

در نظر من شهر یک واحد سازمان یافته است که بر مبنای قوانین دقیق سامان یافته، این البته معنایی خیلی وسیع است، اما اگر این معنا را قبول داشته باشیم، آن هنگام نقشی که شهر در تعیین سرنوشت بشر در دوره‌های مختلف بازی کرده است و مفهومی که شهروند در ارتباط با آن بازی می‌کند را متوجه می‌شویم.

فکر می‌کنم که شهروندی در طول تاریخ از سه هزار سال پیش تا امروز تفاوت‌ها و تحولات زیادی داشته است. به همین دلیل رابطه‌اش با شهر خیلی

مهم است. شهروند آن طوری که در پولیس آتن یا دولت‌شهر آتن مطرح می‌شود رابطه‌ای کاملاً تنگاتنگ با مفهومی که آتنی‌ها از مفهوم پولیس داشته‌اند دارد. در واقع برای آن‌ها پولیس یا دولت‌شهر عبارت است از یک فضای سیاسی-فلسفی. همواره وجود دموکراسی در آتن قرن پنجم قبل از میلاد همراه با پرسشی فلسفی است. این پرسش چیست؟ این پرسش آن است که شهروند آتنی کیست؟ شهروند آتنی چه نقشی دارد؟ و شهروند آتنی چه نقشی برای بهتر کردن این دولت‌شهر دارد؟

در نوشته‌های ارسطو<sup>۱</sup> به نقشی که اخلاق مدنی و نقش مدنی شهروند ایفا می‌کند اشاره شده. شهروند آتنی برای آتن آن زمان کسی یا شخصی است که فعالانه برای شهر یا دولت‌شهر خود فعالیت می‌نماید.

پریکلس<sup>۲</sup> می‌گوید: ما نمی‌گوییم اگر کسی به شهر ما کار ندارد شهروند نیست! بلکه ما می‌گوییم این فرد اصلاً کاری در میان ما ندارد و جایش میان ما نیست!!

منظور پریکلس آن است که شما برای آن‌که بتوانید شهروند باشید باید فعالانه به مسائل شهر خود بپردازید. رابطه شهر و شهروند تغییر می‌یابد چنانچه تا امروز رابطه شهر و شهروند از رابطه سیاسی خارج شده و حالت دیگری به خود گرفته است مثلاً در دنیای مدرن قرن بیستم در خیلی از شهرهای دنیا شهروند بیش‌تر به عنوان یک مصرف‌کننده مطرح می‌شود تا به عنوان یک عامل سیاسی و از وی نمی‌خواهند آن‌گونه که از شهروندان آتنی خواسته می‌شد در مسائل مشارکت کند. به نظر من آن چیزی که ارسطو از آن به هنر زندگی کردن و هنر شهروند بودن تعبیر می‌کند، امروزه برای ما بسیار حیاتی است و می‌تواند احیا و کاربردی شود.

دلیل تأکید من بر این گفته آن است که بعدها در اروپای غربی در دوران رنسانس و بعد از آن در دوره مدرن سعی می‌شود به مفهوم شهروندی آتن

۱ Aristotle (۳۸۴-۳۲۲ قبل از میلاد)، فیلسوف و دانشمند یونانی.

۲ Pericles (۴۲۹-۴۹۵ قبل از میلاد)، حکمران آتنی.

بازگردند تا تعادل میان ملت و دولت حاصل شود.

به نظر من شهروند هنگامی می تواند فعال باشد که این تعادل میان ملت و دولت ایجاد شود. این امر را مدرن ها بعد از رنسانس دوباره مطرح می کنند. پس از رنسانس بهترین مثال این رابطه شهر و شهروندی، ونیز و فلورانس است. در این دوره متفکرانی همچون ماکیاولی<sup>۱</sup> و مارسلیوس پادوایی<sup>۲</sup> پیرامون اخلاق مدنی صحبت می کنند. این متفکران اغلب به دنیای روم: «جمهوری روم» یا آتن اشاره دارند. من فکر می کنم امروزه ما این مفهوم را از دست داده ایم. خیلی از فیلسوفان و محققین علوم سیاسی جهان وقتی می خواهند مفهوم شهروندی را مطرح کنند سعی می کنند ما را به طرف موضوع اخلاق مدنی سوق دهند. برای مثال جامعه گرایان امریکا، امروزه طرفدار آن هستند که جامعه امریکا از لحاظ شهروندی بتواند فعال تر باشد. همه خواسته ایشان چیزی است که خود به آن اخلاق مدنی جمهوری خواهی می گویند. چرا که می دانند اگر قرار است شهروند در فضای شهری، نقشی فعال داشته باشد، نباید تنها نقش مصرف کننده صرف داشته باشد بلکه باید بتواند خود را در کالبد شهر قرار دهد تا حس همبستگی در این فرد ایجاد شود.

به نظر من در شهرهای مدرن اتفاقی که به خاطر تضعیف اخلاق مدنی افتاده یک نوع عدم توازن بین نقش فعال شهروند و کالبد شهری است. یعنی در واقع به یک مفهوم، شهر، شهروند را بلعیده است. از نظر فضایی شهروندان حس همبستگی با یکدیگر را از دست داده اند و مهم تر از آن چیزی که شخصاً برای من بسیار مهم است و می توان در مورد آن صحبت کرد مسئله مدنیت است. یعنی فضایی که در آن به صورت هستی شناختی گفت و گو صورت گیرد. و مسئله تفاوت میان گفتمان های مختلف مطرح می شود. امروزه آن فضا از میان رفته است.

- شما در صحبت های خود در واقع به سؤال دوم تا حدی پاسخ گفتید مبنی بر این که ما تعامل این رفتار و کالبد شهری را چگونه بررسی کنیم؟ شما در تعریف خود از شهر و

۱. Machiavelli (۱۴۶۹-۱۵۲۷)، فیلسوف با مشرب سیاسی ایتالیایی.

۲. Marsilius of Padua (۱۲۸۰-۱۳۴۳)، فیلسوف با مشرب سیاسی ایتالیایی.

شهروند، بیش تر به سازمان یافتگی و اخلاق اشاره کردید. من می خواهم ارتباط اخلاق و رفتار و کالبد شهری را هم تعریف کنید. آیا این شهروند نمی تواند در یک محیط فرضاً روستایی باشد؟ آیا کالبد جدید و مدرن شهرها در اخلاق شهروندی و مدنی تأثیر گذاشته است؟ یا برعکس این اخلاق در آن کالبد تأثیر گذاشته است و فضاهای مناسب خود را به وجود آورده؟ در واقع می خواهم تا حدی بحث را به سمت جلوه های فیزیکی شهر پیش ببریم!

— به نظر من موقعی که می خواهید راجع به مدرنیته و عصر مدرن صحبت کنید، صحبت از عصر شهرنشینی است. عصر روستاها نیست، در هر کجای دنیا چه چین، چه ایران و چه هند سنت ها بیش تر در روستاها تداوم دارد تا در شهرها. شهرها، فضاهایی هستند که چه مدرن چه نیمه مدرن و چه در حالتی میان این دو، در آن ها شهروندان با یک ادراک جدید نسبت به مسائل واکنش نشان می دهند و تحولات در آن ها خیلی سریع تر اتفاق می افتد. شما تکنولوژی را خیلی سریع تر می توانید در شهر منتشر کنید تا در روستاها، به خاطر آن که فضاهای شهری به شما اجازه این کار را می دهد. در روستاها از لحاظ فیزیکی یا ذهنی موانع بیش تری در مقابل تکنولوژی جدید وجود دارد. با آمدن تکنولوژی جدید روابط بین شهروندان و شهروندان با شهر نیز تغییر می یابد. شما وقتی اطلاع رسانی جدید یا مخابرات را در شهر ایجاد کنید شهروندان رفتارشان با یکدیگر تغییر می کند تا جایی که حتی ممکن است نوع روابط کاملاً دگرگون شود. به نظر من رشد شهری باید با سازمان یافتگی رفتار شهروندان مطابقت داشته باشد. این در غرب صورت گرفته است به خاطر آن که شهرهای غربی به تدریج مدرن شده و شهرنشینی به تدریج حاکم شده است یعنی شهرنشینی در غرب امرانه صورت نگرفته است در صورتی که در جهان سوم شهرنشینی با نوسازی امرانه صورت می پذیرد! عمودی است، افقی نیست! این شهرنشینی عمودی و امرانه موجب شده که یکسری از مسائل ایجاد گردد. مثلاً شما در شهرنشینی و شهروندی غرب همیشه با خود مختاری و فردیت، فرد مواجه هستید، البته ممکن است شما با من مخالف باشید. به نظر من شهرنشینی به

معنایی که امروزه از آن می‌فهمیم شهرنشینی‌ای است که نتیجه ادراک فضایی مدرن است و تغییراتی که مدرنیته از لحاظ فضایی و فیزیکی با خود به همراه آورده است. در کنار این موضوع شما قراردادهای اجتماعی را دارید، یعنی شما فلسفه‌های سیاسی را دارید. از یک دورانی به بعد لااقل از قرن شانزدهم و هفدهم مسئله قراردادهای اجتماعی، می‌تواند حقوق فردی و شهروندان را معین و تضمین نماید. نتیجه‌اش را من می‌توانم در خیلی از فلاسفه ذکر کنم: جان لاک<sup>۱</sup>، اسپینوزا<sup>۲</sup>، هابز<sup>۳</sup>، ژان ژاک روسو<sup>۴</sup>، ... و به همین طریق مسئله قرارداد اجتماعی می‌تواند تعیین‌کننده رفتار شهروندان باشد. مسئله قرارداد اجتماعی اساساً چیست که در غرب مطرح می‌شود؟ مسئله این است که انسان‌ها باید از وضع طبیعی خارج و وارد جامعه مدنی شوند. این جا مسئله مدنیت مجدداً مطرح می‌شود. یعنی شما وارد فضایی می‌شوید که در آن باید اخلاق مدنی رعایت شود و افراد بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند چیزی که می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم آن است که رشد فضایی شهری در دنیای مدرن غرب با حفظ خودمختاری فرد همراه بوده است ولی وقتی که این فضای شهری و شهرنشینی به صورت آمرانه اجرا شده باشد الزاماً خودمختاری فردی و حفظ حقوق فردی به همراه نخواهد داشت. چون از بالا و بدون در نظر گرفتن حقوق افراد انجام گرفته است. یعنی گفته‌اند بیاییم سازه‌های شهری ایجاد کنیم بدون آن‌که در نظر بگیریم چه شهروندانی می‌خواهند داخل آن زندگی کنند.

مثل آن‌که شما آپارتمان‌سازی بکنید بدون آن‌که در نظر بگیرید در این محله چه کسی زندگی خواهد کرد و چگونه حقوقی دارد. مثلاً در شهر تهران که مسئله ماست توده‌های متراکم و متجانس داریم که در یک محدوده جغرافیایی قرار گرفته‌اند ولی از حقوق فردی یکسان برخوردار نیستند. یعنی مسئله شهروندی با

۱ John Locke (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، فیلسوف انگلیسی

۲ Benedict de Spinoza (۱۶۳۲-۱۶۷۷)، فیلسوف هلندی

۳ Thomas Hobbes (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، فیلسوف انگلیسی

۴ Jean-Jacques Rousseau (۱۷۱۲-۱۷۷۹)

یک عدم تعادل و توازن همراه است، در صورتی که شما چنین مسئله را در شهرهای جدید امریکایی ندارید و هنوز در بسیاری از فضاهای شهری در دنیا سعی می‌شود که چنین مسئله به وجود نیاید. هر چقدر این فضاها کوچک‌تر باشند کنترل آن‌ها بهتر صورت می‌پذیرد.

– ما در روزگار گذشته خود نیز شهرهای سنتی داشته‌ایم مثل اصفهان که در آن‌ها تا حدی روابط شهروندی با قوانین حاکم بوده. آیا این‌ها را می‌توان با شهرهای مدرن و روابط حاکم بر آن‌ها مقایسه کرد یا این‌ها گونه‌ای شهر-روستا بوده‌اند؟ آیا شهروند را فقط می‌توان در شهرهای مدرن پیدا کرد؟ یا این‌که در شهرهای سنتی هم می‌توان شهروند یافت؟

– اگر شما آتن و رم باستان را شهرهای سنتی تعریف کنید می‌توان گفت که در شهرهای سنتی هم شهروند داشته‌ایم. ولی بیش‌تر متخصصین برای آتن و رم از کلمه «باستانی» یا «قدیمی» استفاده می‌کنند و نه «سنتی» در واقع تفاوت اصلی میان دو مفهوم «Ancient City» و «Modern City» هست. البته میان شهرهای باستانی هم تفاوت‌های بسیاری وجود دارد و این موضوع را لوئیس مامفورد<sup>۱</sup> در کتابش شهر در تاریخ<sup>۲</sup> نشان می‌دهد. فضاهای شهری مصر، بابل، تمدن آرتک و هند و ایران با یکدیگر فرق دارند و نکات تشابهی هم وجود دارد که از همه آن‌ها شهرهای باستانی می‌سازد و نه شهرهای مدرن. مسئله اصلی که در یک شهر باستانی وجود دارد، مسئله مرکزیت یافتن شهر و شکل گرفتن بافت شهری به دور امر قدسی است و به قول مامفورد بدون این امر قدسی و قدرت‌های مقدس یک شهر باستانی فقط سنگ و خشت خالی است. شهر باستانی در واقع خود تشبیهی از بهشت است (برای مثال در زمان رومی‌ها) یا این‌که مرکز تحقق یافتگی نوعی الوهیت است (مثل شهر Thebes مصری که مرکز خدای خورشید است). آتن و رم نیز شهرهای باستانی هستند ولی شاید به نوعی استثنا باشند، به ویژه آتن که به عنوان یک شهر در قرن پنجم قبل از میلاد

۱ Lewis Mumford (۱۸۹۵-۱۹۹۰). برنامه‌ریزی، معمار و منتقد امریکایی

فضای تمرین دموکراسی برای شهروندان (مرد بالغ بالای ۱۸ سال) است. اتفاقی که در آن قرن پنجم قبل از میلاد می افتد که در مدرنیته به نوعی تکرار می شود، مسئله ظهور فکر دموکراسی، است.

در دنیای مدرن قرن بیستم، شهروند بیش تر به عنوان یک مصرف کننده مطرح می شود تا به عنوان یک عامل سیاسی. پس می بینید که ما در شهر باستانی هم شهروند داریم که از خیلی جهات از شهروندان امروزی آگاه تر و مسئول تر عمل می کنند. ولی این فقط شامل جوامعی یا شهرهایی (مثل آتن) می شود که در آن میان دولت شهر و مردم یک ارتباط کاملاً متعادل وجود دارد.

البته این به دلیل کوچک بودن فضاهای شهری-سیاسی نیز هست. برای آتنی ها تعداد شهروندان برای سلامت شهر و پیشرفت آن مهم است. اگر به کتاب قوانین افلاطون و سیاست ارسطو رجوع کنیم می بینیم که برای هر دو آن ها شهر آرمانی نباید بیش تر از ۴۰ هزار و کم تر از ۵ هزار شهروند داشته باشد، به قول کیتو (Kitto) در کتاب یونانیان یکی از حیرت های یونانیان در برابر ایرانیان این بود که چگونه ایرانیان می توانند قلمرویی به این عظمت را اداره کنند. به هر عنوان من فکر نمی کنم که بشود از شهروند به معنای یونانی یا آتنی کلمه در مورد شهرهایی مثل اصفهان دوره صفوی یا بغداد دوره عباسی صحبت کرد. بغداد یک شهر باستانی غیردموکراتیک است چون در دوران خلیفای عباسی تعادلی و توازی دموکراتیک میان مردم و شهر و خلیفه وجود ندارد. بغداد را در دوران قرون وسطی دوران طلایی تمدن اسلامی نام گذاشته اند ولی آیا دوران طلایی شهروندی هم به حساب می آید؟ بی شک نه. شما هارون الرشید را با پریکلز مقایسه کنید. ببینید به عنوان دو رهبر سیاسی چقدر با یکدیگر متفاوتند. در یک جا مسئولیت میان نمایندگان مردم و مردم دوطرفه است. امرانه نیست. پریکلز خود یک شهروند است و شهروندان نیز قدرت خلع او را دارند.

در شهرهای مدرن یک نوع عدم توازن بین نقش فعال شهروند و کالبد شهری است. یعنی در واقع، شهر شهروند را بلعیده است.

در مدرنیته، قوانین و قراردادهای اجتماعی این تعادل را دوباره ایجاد می کنند.

حتی اگر گاهی به صورت واقعی هم نکنند به صورت صوری که حتماً می کنند.

– اگر بخواهیم تمدن‌های قدیمی را ارزش‌گذاری کنیم می‌توانیم بگوییم که تمدن‌هایی هستند که بسیار قدرتمندند، اما ایلیماتی هستند. به‌طوری که اصلاً نقطه اسکان شهری ندارند و اخلاق شهری هم ندارند. آیا از این زاویه می‌توان ارزش‌های آن‌ها را در روزگار امروز بررسی کرد.

– سؤال بسیار خوبی است. فکر می‌کنم می‌توان تفکیکی میان آن‌گونه سازمان‌یافتگی یا سازماندهی شهری که مثلاً در بابل و مصر وجود داشت و آن‌چه که امروزه در شهرهای مدرنی چون نیویورک، لندن، پاریس و توکیو وجود دارد، مشاهده کرد. اگر قبول داشته باشیم که شهر محصول تمدن است و این‌که لایه‌های انسان‌شناختی و کیهان‌شناختی هر تمدنی در شهرهای آن تمدن پیدا است، پس می‌توانیم بگوییم که به همان اندازه که بافت شهر باستانی یا قدیمی بر مبنای یک نوع جهان‌بینی آسمانی قرار گرفته است، به همان نسبت نیز شهرهای مدرن ما نتیجه کارکرد دو وجه مهم مدرنیته یعنی عقل‌ابزاری و عقل انتقادی هستند.

رشد شهری باید با سازمان‌یافتگی رفتار شهروندان مطابقت داشته باشد. این در غرب صورت گرفته به‌خاطر آن‌که شهرهای غربی به تدریج مدرن شده‌اند. یعنی به عبارت دیگر شهر باستانی میان نظم کیهانی و قدرت سلطنتی ارتباطی برقرار می‌کند. سپس می‌توانیم بگوییم که هدف از ساختن شهر باستانی یا قدیمی مستحکم کردن جایگاه و آگاهی انسان در کیهان است. وقتی شما به مصر باستان نگاه می‌کنید و شهری مثل تپای را در نظر می‌گیرید، چه می‌بینید؟

اخلاق مدنی که ما امروزه راجع به آن صحبت می‌کنیم می‌تواند در تهران از حفظ محیط زیست شروع شود.

شهرها در مصر باستان نتیجه ذهنیت انسان‌شناختی و کیهان‌شناختی مصری‌هاست، به همان‌گونه که لوس‌آنجلس و نیویورک نتیجه پدیده‌ای است به نام «رؤیای امریکایی»، رؤیایی که حتی مهاجران ایرانی، چینی و روسی امروزه در شکل دادن به آن نقش فعالی دارند. ولی رؤیای امریکایی یک رؤیای مدرن است و نتیجه ذهنیتی مدرن که فردیت و فردگرایی را در مرکز خود قرار

می‌دهد. امرسون<sup>۱</sup> فیلسوف امریکایی قرن نوزدهم معتقد بود که «شهر، واحدی از جمهوری است». منظور او از جمهوری در این جا فقط حکومت جمهوری نیست، بلکه ریشه لاتینی کلمه جمهوری یعنی *res publica* به معنای امر عام است. برای مدرن‌ها منشأ شهر شهروندان هستند، همان‌طور که برای آتنی‌ها بود. البته با تفاوت‌هایی که اشاره خواهیم کرد. و مرکز شهر قدرت الهی-سیاسی نیست. به قول ژان ژاک روسو این خانه‌ها نیستند که شهر را می‌سازند بلکه شهروندان هستند. پس وجه مهم غالب شهرهای مدرن فردگرایی است. اگر به قول والتر بنیامین<sup>۲</sup> در پاریس قرن نوزدهم پاساژها و پرسه‌زدن در کافه‌ها تا این حد بافت شهری را تعیین می‌کند به این دلیل است که فرد و فردیت نقش مهمی برای مدرن‌ها ایفا می‌کنند. مردمی که در خیابان‌های شهرهای مدرن می‌گردند و زندگی می‌کنند به حقوق فردی خود واقف هستند و شاید به نوعی آن را به تماشای دیگران می‌گذارند. آنچه که زندگی آن‌ها را تعیین می‌کند لذت‌های فردی است. چون به قول بنجامن کنستان<sup>۳</sup> مسئله اصلی شهروندان مدرن زندگی خصوصی و لذت‌های خصوصی است. این فردگرایی جایگزین وجه دینی-سلطنتی شهرهای باستانی مثل تبای شده است یا حتی جایگزین شهروندی مشارکتی از نوع آتن چون شهروندی که ارسطو از آن سخن می‌گوید و به دنبال یک امر عام است با شهروند لوس‌آنجلسی که به دنبال امر خاص است فرق دارد.

— بیان کردید که شهرهای ما مثل تهران در یک عدم تعادل هستند! ارزش‌های سنتی را کنار گذاشته‌اند اما وارد دنیای مدرن نشده‌اند. سؤال این است که آیا در حال طی مسیر هستیم و مجبوریم که این دوران عدم تعادل را پشت سر بگذاریم؟ و می‌خواهم اضافه کنم که با توجه به جهانی شدن آیا راهی هست که ما سنت‌های خوب‌مان را حفظ کنیم و آیا ما گریزی از شرایط غالب داریم؟

۱. Ralph Waldo Emerson (۱۸۰۳-۱۸۸۲) شاعر، نویسنده و سخنران امریکایی.

۲. Walter Benjamin (۱۸۹۲-۱۹۴۰). مستند هنر و ادبیات آلمانی.

3. Benjamin Constant

— ما در شهرهای سستی ایران با فروپاشی دائمی بنیان‌های سستی مواجه هستیم و این الزاماً نظام مدرن را جایگزین خود نکرده است. در حال حاضر آیا داریم به سوی دنیای مدرن حرکت می‌کنیم؟ بلی! بی‌شک! ما در روند جهانی شدن قرار گرفته‌ایم لاقابل از نظر ابزاری و فن‌آوری. ما امروزه چه بخواهیم، چه نخواهیم از نظر اطلاع‌رسانی مجبوریم خود را با جهان همراه کنیم ما در تهران امروز کافه‌های اینترنتی داریم و کامپیوتر در تمام سازمان‌های دولتی وجود دارد و این روابط مدرن را خود به خود ایجاد می‌کند.

من فکر می‌کنم که ما نمی‌توانیم در فضاهای فیزیکی مدرن شهروندی مدرن داشته باشیم مگر آن‌که مسئولیت فیزیکی مدرن با آن همراه باشد. اگر حرص و طمع به‌عنوان یک‌سری معانی وارد فضاهای شهری بشوند این‌ها همراه با خود افول و زوال اخلاق شهروندی را خواهند داشت. شما هیچ‌کس را نمی‌توانید با شتر زیر بگیرید اما با بتز می‌توان ده نفر را کشت. در واقع مدرنیته همراه با خود نوعی احساس مسئولیت به همراه دارد. یکی بر مبنای قراردادهای اجتماعی و دوم احساس مسئولیت لازم در مقابل جنبه منفی مدرنیته. ما با تکنولوژی مدرن، طبیعت را از میان برده‌ایم.

عقل انتقادی مدرن که شما می‌بینید از لابه‌لای تمام فکرها بیرون می‌آید مسئله مسئولیت ما در قبال طبیعت را مطرح می‌کند، یعنی در مقابل کره زمین. این چیزی است که مدرنیته الان به آن می‌پردازد. آیا اخلاق شهروندی که الان ما در تهران داریم به این مسئولیت رسیده است؟ خیر! افرادی که در روابط شهروندی تهران هستند حتی به حقوق فردی خود نیز آشنا نیستند. هم‌چنین شهرنشینی مدرن و تکنولوژی مدرن چقدر می‌توانند محیط زیست را تخریب کنند.

درحقیقت ما در روند جهانی شدن قرار گرفته‌ایم ولی چون هنوز تسلط بر مسئولیت و اخلاق مدنی مدرن پیدا نکرده‌ایم به‌خاطر این که ما عقل انتقادی را در کنار عقل ابزاری قرار نداده‌ایم در منظومه ذهنی خود هنوز دچار عدم تعادل هستیم.

– این گفته که شهروندی در کشورهای صنعتی وجود دارد درست است؟

– بلی.

– مثلاً جایی مثل بحرین از لحاظ کالبدی، چندان با کالبد شهرهای صنعتی متفاوت نیست. آیا می‌شود گفت بحرینی‌ها که تا همین چند سال پیش حتی بدتر از بوشهر بودند شهروندی را درک کرده‌اند؟ یا این که یک عامل فشار، بحرین را به یک کشور صنعتی تبدیل کرده است؟

– بحرین مثل سنگاپور یا مالزی در اثر یک عامل بیرونی تحول یافته است. چرا؟ به خاطر آن که در واقع آن‌ها فضاهای فیزیکی هستند که توسط یک عده شهروند مخلوط اداره می‌شوند. هم سنگاپور، هم مالزی، هم دبی ... شما آدم‌هایی از کشورهای غربی را می‌بینید که آن‌جا کار می‌کنند و ذهنیت خود را با خود همراه می‌آورند. فقط بحرینی‌ها نیستند! بحرینی‌ها و سایر کشورهای مشابه در اثر فشار بیرونی به این نکته می‌رسند که برای حفظ روابط اقتصادی و سیاسی ناچارند به روابط مدرن تن دهند. چون شما در جایی مثل دبی یا سنگاپور به خاطر روابط اقتصادی مدرن و حفظ این روابط ناچارید مسئولیت‌های شهروندی مدرن را بپذیرید. رعایت مقررات و زمان الزامی است شما نمی‌توانید در دبی یا سنگاپور ترافیک تهران را داشته باشید چون همه چیز فلج می‌شود. این وضعیت برزخی نتیجه نوعی عدم آگاهی است شما اگر در سنگاپور شهر را کثیف کنید جریمه و زندانی می‌شوید زیرا شهر کوچک است و این فضای کوچک برای کسانی درست شده که می‌خواهند در نبض اقتصاد جهانی کار کنند. تهران نیز حتماً در آینده چنین خواهد بود اما برای این امر حتماً باید نوعی اخلاقی مدنی حاکم شود.

همه شهروندان تهرانی از شهر استفاده ناصحیح می‌کنند و این امر باعث می‌شود که کارها درست پیش نرود نتیجه می‌شود: رشد فیزیکی بیش از حد تهران، بدون رشد عقلایی شهر. در این وضعیت شما هیچگونه عقلانیتی را در هیچ کجای شهر حاکم بر روابط نمی‌بینید.

در واقع یک نوع عدم تعقل عظیم بر فضای شهری حاکم است. و این موجب می شود شما به عنوان انسان مدرن نتوانید زندگی کنید.

- برای من تمثیل مرغ و تخم مرغ پیش آمد اکنون که این فرهنگ است باید کالبد را عوض کند یا آن کالبد باید بیاید تا نظم را حاکم کند. اضافه بر آن که فرهنگ را نمی توان یک شبه حاکم کرد اما کالبد را راحت تر می توان عوض کرد. آیا با تغییر کالبد می توان به آن عقلانیت رسید؟

از طرف دیگر در کشورهایمانند دبی و سنگاپور که به نظر جنابعالی هنوز فاقد عقلانیت مدرن هستند، نهایتاً این فقدان باید در کالبد منعکس شود، این تجلی چگونه خود را نشان می دهد؟ نظر شما چیست؟

- من نگفتم در سنگاپور یا دبی فقدان اندیشه انتقادی هست! شما ممکن است فقدان فلسفه داشته باشید ولی شرایطی که در این شهرها به وجود آمده باعث شده که بخشی از مسائل شهروندی پیاده شود. حال باید پرسید تفاوت این هویت شهروندی با ایران زمان رضاشاه چیست که این مسائل به صورت آمرانه پیاده شد؟ این شهرها دارند در روند جهانی کار می کنند بنابراین تنها نوسازی آمرانه نمی شوند بلکه از نظری این فضاها و شهرها پسامدرن هستند، یعنی فضاهایی که از جهانی شبیه هالیوود هستند یعنی افرادی از نقاط مختلف جهان جمع شده و آنها را ساخته اند تا بتوانند در آنها به تجارت بپردازند. به خاطر وجود این روابط اقتصادی شکل خاصی از شهروندی ایجاد شده، این شکل خاص دارای عملکرد و کارکرد است و الزاماً برزخی نیست. شاید حالت آزمایشگاهی دارد. دبی و سنگاپور آزمایشگاههایی هستند با تنوع فرهنگی، چون آدمها از اقوام مختلف کنار یکدیگر زندگی می کنند، آنها فضاهای شهری هستند که مردم می توانند به بهترین نحو و حالت با یکدیگر ارتباط اقتصادی و تجاری داشته باشند که شما این امر را در تهران ندارید، حالا اشاره ای که در مورد مرغ و تخم مرغ شد به نظر من این ارتباط اصلاً مطرح نیست در رابطه با دنیای مدرن شما رابطه ای تنگاتنگ بین کالبد و عقلانیت دارید به همین طریق روابط شهروندی مدرن می تواند عقلانیت مدرن را پیش ببرد، برای مثال یکی از نقاطی که

از نظر شهری عقلانیت می تواند در آن رشد کند دانشگاه است، دانشگاه نتیجه شهرنشینی است، نتیجه فضاهای شهری مدرن است. اولین دانشگاه های جهان، سوربن، پادووا، بولونی، آکسفورد، کمبریج، در فضاهای شهری با روابط شهری مدرن، به وجود آمدند. وقتی که دانشگاه را جایگزین مکتب می کنیم، روابط شهرنشینی جدید ایجاد می شود، فضاهای شهری نیز می تواند عقلانیت ایجاد کند و فردی نیز که از دانشگاه خارج می شود خود یک شهروند جدید است. با یک ذهنیت و دید جدید نسبت به شهر خود، فردی که حقوق خود و مسئولیت های شهری و شهروندی را بهتر می شناسد.

در غرب همواره اصناف نقش بسیار مؤثری در دفاع از حقوق خود و به دنبال آن دفاع از حقوق فردی افراد داشته اند که در خیلی از دوره های مختلف مدرن موجب شده اند آن قرارداد اجتماعی به وجود آید. نگاه کنید یکی از اولین اعلامیه های جهانی حقوق بشر «ماگنا کارتا» است. ماگنا کارتا چیست؟ یک قرارداد اجتماعی است میان شاه و اشراف به عنوان این که ما از حقوق خود دفاع کنیم و نمی خواهیم همیشه شما به ما اجحاف کنید. روابط شهروندی جدیدی بین خود ایجاد می کنند که می خواهند از خشونت کم کنند و من فکر می کنم در واقع وقتی شما از عقلانیت و شهروندی مدرن صحبت می کنید باید این امر را با یک کالبد شهری که در آن خشونت کاهش یافته مترادف بدانید ممکن است در یک نقطه از شهر خشونت داشته باشید. اما شما نمی توانید بین تمام شهروندان شهر، خشونت داشته باشید. برای آن که این امر شهر را فلج می کند. ممکن است شما در هارلم خشونت داشته باشید ولی نمی توانید در تمام نیویورک خشونت داشته باشید. بنابراین باید روابط بر مبنای توازن میان شهروندان دارای حقوق مساوی باشد.

– شما فرمودید که مدرنیته زمان و مکان را با عقلانیت اش، به خاطر کارکردهای آن تنظیم و از آن استفاده می کند، قوانین را نیز بر آن حاکم می کند، اختراع ساعت، تقویم ها و تنظیم تبادل ها و حرکت ها همه، در دنیای مدرن تعریف می شود.

تکنولوژی های جدید ارتباطی که امروزه به وجود آمده این تنظیم زمان و مکان را چگونه عوض می کند. شما با اشاره به محیط و کالبد شهری و روابط شهروندان اشاره

کردید که روابط دنیای معاصر فاقد مکان است حالا سؤال این است که روابط با پسوند و پیشوند تله و ارتباط از دور و دیگر پدیده‌های این چنین چگونه فضای شهروندی و روابط بین شهروندان را عوض می‌کند؟

— به نظر این سؤال جالبی است! اتفاقاً قرن بیستم یک نوع شهروندی جدید با خود به همراه می‌آورد که شهروندی جهانی است. ما تا به حال در مورد شهروندی بومی صحبت می‌کردیم و نه در مورد شهروندی جهانی. به وجود آمدن ارتباط جهانی مثل اینترنت و دنیایی که ما به زودی در آن قرار خواهیم گرفت دنیایی است که شهروندی جهانی را با خود به همراه می‌آورد.

تا به حال شهروندی جهانی از آن فیلسوفان و متفکران و هنرمندان بوده که مثلاً می‌گفته‌اند ما در کنار ایرانی بودن جهانی فکر می‌کنیم یا من در کنار فرانسوی بودن جهانی هم هستم!

آدم‌هایی مثل گوته و ولتر یا مفهومی که گوته از ادبیات جهانی استفاده می‌کند. ادبیات جهانی یعنی من آلمانی هستم و می‌توانم حافظ بخوانم و لذت ببرم. در دنیای امروز این مسئله در مورد خواص نیست و عوام را نیز شامل شده است. مسئله اینست که ارتباطات جدید سرعت را در مرکز زندگی ما قرار می‌دهد. یعنی شما به عنوان یک مصرف‌کننده از شبکه اینترنت ممکن است با یک امریکایی یا چینی E-Mail رد و بدل کنید. در یک مکان و فضا هم قرار ندارید ولی احساس می‌کنید که به یکدیگر نزدیک هستید شما ممکن است با یکدیگر یک «وب سایت» تأسیس کنید یا یک سازمان و نهاد غیردولتی تشکیل دهید. به نظر من چنین اتفاقی شرایط خاص خود را دارد که منطبق بر شرایط خاص فضایی که ما در موضوع شهر از آن صحبت می‌کردیم نیست و کاملاً متفاوت است. شما موقعی که پشت کامپیوتر نشسته‌اید دارید از اینترنت استفاده می‌کنید در آن فضا هستید، وقتی سوار اتوبوس می‌شوید و یا در شهر تهران می‌رانید در یک فضای شهروندی دیگر قرار می‌گیرید که از قوانین خاصی برخوردار است که ما تا به حال در مورد آن صحبت می‌کردیم عقلانیت مدرن بر آن فضای اول یعنی فضای شهروندی جهانی حکمفرماست چرا که اصلاً مبنای تکنولوژیک آن، آن را لازم دارد و با خود

آرام آرام این عقل ابزاری جهانی شده و اندیشه انتقادی جهانی شده را نیز با خود به همراه می آورد. ولی در فضاهای بومی ما الزاماً چنین امری را نداریم. شهروندی ای نداریم که عقلایی باشد، هنوز به صورت عجیب و غریبی ما دو فضا در ایران داریم که در کنار هم زندگی می کنند یا افرادی که در شهر تهران کنار هم زندگی می کنند. این ها از ماهواره و اینترنت استفاده می کنند و به نوعی با روحیه جهانی به سمت آن می روند «برای مثال وقتی در کافی نت ها هستند» ولی به محض خروج از کافی نت ها دوباره به یک شخصیت دیگر تبدیل می شوند. درست مثل جکیل و هاید با دو شخصیت در کنار هم، می شوند چیزی که بسیاری از افراد به آن اسکیزوفرنی می گویند. یعنی ما با نوعی اسکیزوفرنی همراه هستیم. ما در آن واحد و در روز و شب ۲ زندگی مختلف داریم. یا در مواقعی در روز ۲ زندگی مختلف داریم. این یک وضعیت دیگر است.

#### – آیا این دو زندگی بر روی یکدیگر تأثیر نمی گذارند؟

– تأثیر می گذارد. فقط مسئله این جاست که شما چقدر آگاهانه و فعال بخواهید آن شهروند جهانی باشید که تأثیر لازم را بر روی شهروندی بومی شما داشته باشد. اگر فعال نباشید و فقط نقش منفعل داشته باشید باز شما یک مصرف کننده هستید. یعنی در واقع شما مصرف کننده برنامه های ماهواره ای و اینترنتی هستید، شما فعالانه این مشارکت را انجام نمی دهید من تمام بحثم این است که اگر ما می خواهیم به عنوان شهروندان مدرن در این روند جهانی شدن قرار بگیریم، خیلی باید عقل ابزاری و عقلانیت را با خود به ذهنیت روزانه خود بیاوریم و تازه آن هنگام می توانیم بگوییم جهانی شدیم. نه این که ما فقط مصرف کننده منفعل باشیم که هر چه در دنیا می آید ما هم استفاده کننده باشیم مثلاً اگر خانم مادونا در پاریس چنین لباس می پوشند من هم چنین بپوشم. آن دختری که شبیه مادونا لباس می پوشد مادونا نمی شود. با شبیه سازی اخلاق مدنی ایجاد نمی شود. شبیه سازی در واقع دکور هالیوودی از خود تشکیل می دهد که در جلو دکور و در پشت بیابان دارد. این مد است ما مرتباً از مد پیروی می کنیم اما مدرن نیستیم در صورتی که هر دو از یک ریشه لاتین هستند.

— شهروند و شهروندی دچار بحران و برنخ هستند در این موقعیت در چارچوب ملی در تهران برای نجات از این بحران، چه الگو و رویکردی را باید مد نظر داشته باشیم؟ با این بحران چه باید کرد؟ و دیگر آن که در ادامه صحبت برای آن که بازگشتی نیز به بحث‌های قبلی داشته باشیم با توجه به مسائلی که شما در مورد سازمان شهری به‌عنوان یک ویژگی عام شهروند مدرن و قانون‌پذیری شهروندان مطرح کردید، رابطه این امر در جامعه شهری ایران یا تهران با دولت، برنامه‌ریزی شهری یا نظام برنامه‌ریزی چیست؟ آیا این شهروند باید قانونگذار و قانون‌پذیر باشد؟ اخلاق مدنی داشته باشد؟ چه تعاملی با دولت یا نظام برنامه‌ریزی باید داشته باشد.

و آیا در مورد فرهنگ و اقتصاد هم این مصداق پیدا می‌کند؟

— به نظر من مسئله‌ای که اکنون ما به آن دچار هستیم مسئله عدم تعادل یا افراط است پس راه حل در این است که در چارچوب ملی به گونه‌ای تعادل بازگردیم. در واقع به طرف افراط نرویم. تعادل را من بیشتر تر بین رابطه شهروند و دولت می‌بینم. خیلی جالب است که اکثر ایرانیان فکر می‌کنند قانونگذاری در روابط شهروندی باید به صورت عمودی صورت پذیرد و تمام مسئولیت فقط از جانب دولت است. اگر ما بخواهیم شهروندی مدرن باشیم باید بپذیریم که روابط شهروندی فقط عمودی نیست بلکه افقی هم هست. یعنی همان قدر که قانونگذاری که در سطح دولتی انجام می‌شود و مسئولیت‌هایی که در سطح دولتی تقسیم می‌شود و اهمیت دارد، همان قدر قانونگذاری و قانون‌پذیری در سطح مردم و شهروندان مهم است. مثلاً شوراهای شهری باید در تصمیم‌گیری قدرت بیش تری داشته باشند و هم چنین اصناف. این مسئولیت را در سطح افقی هم باید مطرح کنیم. اخلاق مدنی در سطح افقی مطرح می‌شود، موقعی که هر شهروند برای دیگری حقوقی را قبول داشته باشد. در واقع دیگری را به‌عنوان انسان قبول داشته باشد و فردیت وی را بپذیرد. آن جاست که می‌تواند یک رابطه متعادل بین دو شهروند ایجاد شود تا وقتی این تعادل ایجاد نشود دولت هر چقدر هم که سعی کند نهایتاً مشکل بر جای خواهد ماند.

پس به نظر من در روابط عمودی و افقی اولاً ایجاد رابطه متعادل ضروری

است دوم آن‌که قوه داورى شهروندان افزایش یابد. یعنی ایجاد نوعی تعادل به‌جای هرگونه افراط. چون بدین صورت نقش شهروندی آن‌ها افزایش یافته و نقش مصرفی آن‌ها کاهش می‌یابد. و این اتفاقاً همراه خواهد بود با مدنیت که با خود گفت‌وگو به همراه می‌آورد. قبل از آن‌که ما گفت‌وگوی برون تمدنی داشته باشیم باید گفت‌وگوی درون تمدنی داشته باشیم یا گفت‌وگوی بین شهروندان. این گفت‌وگو در واقع مستلزم ایجاد فضاهای گفت‌وگویی است. فضاهای گفت‌وگویی می‌تواند سمینار یا فرهنگسرا، مجله و رسانه‌های خبری باشد. فضاهای گفت‌وگویی ایجادکننده نوعی کثرت‌گرایی شهروندی است. کثرت‌گرایی شهروندی یعنی جایی که اخلاق مدنی بتواند شکل بگیرد و روابط بین شهروندان به صورت مسئولانه مطرح شود. در این صورت از خیلی از خشونت‌ها و چالش‌ها کاسته شده و این بهترین الگویی است که می‌تواند به وجود آید حداقل از منظر شهری و شهروندی در شهری مثل تهران.

– اگر این تعادل یا بگیرد در بقیه مسائل هم با توفیق همراه خواهیم بود برای مثال در مسائل زیست‌محیطی و مقوله توسعه پایدار. نه در جامی‌زیم نه اصطکاک تولید می‌کنیم.

– اتفاقاً محیط زیستی که مثال زدید مثال خیلی مهمی است. شهروندان ایرانی خصوصاً تهرانی‌ها منتظر این هستند که مسائل محیط زیستی را فقط دولت حل کند. من فکر می‌کنم که اتفاقاً کارهایی که امروزه در سطح تهران به صورت بسیار پراکنده ولی خیلی مستقیم از طرف شهروندان انجام می‌شود نتایج بهتری دارد. یکسری از جوان‌های ایرانی را دیده‌ام که می‌روند کوه و آن‌جا را تمیز می‌کنند. گروه‌های غیردولتی می‌توانند در حفظ محیط زیست نقش خیلی مؤثری داشته باشند. مردم نباید منتظر باشند که فقط دولت برای آن‌ها کار انجام دهد، خودشان باید این کار را انجام دهند. دولت در واقع کاری که می‌تواند انجام دهد آنست که سامان بدهد. دولت می‌تواند سمینارهایی تشکیل دهد که نماینده این سازمان‌های غیردولتی و دولتیان چاره‌اندیشی کنند. ولی فکر می‌کنم آن اخلاق مدنی که ما امروزه راجع به آن صحبت می‌کنیم می‌تواند در تهران از حفظ محیط زیست شروع شود. مهم‌ترین عملی است که امروز تهرانی‌ها می‌توانند برای

خود انجام دهند و از نزدیک نیز آن را لمس کنند. این‌که در واقع حتی می‌شود گفت آگاهی نسبت به آلودگی که خودشان در شهر تهران ایجاد می‌کنند داشته باشند. لازمه این امر آن است که شما احساس مسئولیت نسبت به شهر خود بکنید. من مطمئن نیستم که این شعارهایی که شهرداری تهران می‌دهد مثلاً شهر ما خانه ما که خیلی مفهوم مسئولیت در آن وجود دارد واقعاً همه متوجه بشوند که چقدر معنی دار است. این همبستگی اولین گام در جهت ایجاد اخلاق مدنی و تحکیم مسئله مدنیت است. شما از طریق امرانه به نتیجه مطلوب نمی‌رسید زیرا سیاست‌های امرانه در خیلی از نقاط دنیا شکست خورده‌اند. هنگامی این امور می‌تواند با موفقیت همراه باشد که همراه با مسئولیت مدنی افراد جامعه باشد. مردم خودشان باید قبول کنند که اعمالی که دولت انجام می‌دهد به نفع آن‌هاست و خود نیز در آن مشارکت فعال داشته باشند. شما در دوره‌هایی از غرب مثلاً در انقلاب فرانسه دولت‌هایی را ملاحظه می‌کنید که می‌خواهند تحولاتی را پیاده کنند اما مردم نیز در آن مشارکت فعال دارند یا حداقل نخبگان نیز به آن اعتقاد دارند. من مطمئن نیستم رابطه عمودی که امروزه وجود دارد از طرف شهروندان تهرانی پذیرفته شده، چون اگر پذیرفته شده بود رابطه افقی نیز ایجاد می‌شد در صورتی که چنین اتفاقی نیفتاده است. مردم در واقع در انتظار این هستند که دولت جوابگوی مسائل آن‌ها باشد و هنگامی که دولت پاسخگو نیست خود سعی نمی‌کنند مثل مسائل محیط زیست به دنبال مسائل باشند و مشکلات را حل کنند. اتفاقاً روابط مدرن چیزی که ایجاد می‌کند همین جامعه مدنی توسعه یافته است. اینقدر که ما در مورد جامعه مدنی در طی سال‌های اخیر صحبت کردیم نتیجه‌اش باید این باشد که شما در جامعه، اخلاق مدنی داشته باشید. چگونه ممکن است شما در یک جامعه مدنی فاقد اخلاق مدنی باشید. در چنین شرایطی جامعه مدنی نمی‌تواند توسعه پیدا کند. اگر جامعه مدعی است بر مبنای اخلاق شهروندی بنا شده ولی فاقد اخلاق مدنی باشد، آن جامعه مدنی تنها یک شعار است. این وضعیت امرانه که شما می‌گویید مطمئن نیستم که بتواند به وضعیت مطلوب منتهی شود. اگر میان سیاست‌های دولت و رفتار شهروندان یا عقلاتی که آن‌ها دارند به صورت ذهنی فاصله باشد این امر به نظر